



خیلواکی

استقلال

چهارشنبه ۱۴ اکتوبر ۲۰۲۰

حمید انوری

"افغانستان در مسیر تاریخ و طفیلی ها"

قسمت دوم

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن ممت

جفنگ نامه و توهین نامه نخست "داود مومند" که در آن سایت متذکره منتشر شد، به تعقیب آن یک چتل نامه دیگر از آن مردک عقده ای و بازاری را آنلاین کردند که بازهم آن پیاوه گو، از فرط بیکاری و بی روزگاری، کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" را ورق زد و در این آشفته بازار کنونی کشور، تمام مشکلات و نابسامانی ها و کشتار ها و خونریزی ها و چور و غارت ها و انفجار و انتحار ها و داد و معامله های پیدا و پنهان که در کشور بخت برگشته ما جریان دارد، همه و همه را یکسو گذاشته و بازهم یخن زنده یاد "غبار" را گرفت.

از عنوان تا انجام آن چتل نامه، فقط و فقط خالی نمودن عقده های شخصی و فرو نشانیدن عقده حقارت آن قلم زنی بی بند و بار است و دگر هیچ.

یک نگاهی می اندازیم به سیاهه نویسی این فرد مریض و بی ادب:

«آدم های بدسگال و مغرض و احمق چون بچه غبار و غبار پرستان، باور خواهند نمود که غبار و امثال و اقران شان، شناخت بهتری از تاریخ احمد شاه بابا در مقایسه به علامه حبیبی داشته است. علامه حبیبی یک رساله خود را به ضخامت 157 صفحه تحت عنوان تحلیل کتیبه سرخ بغلان منتشر ساختند که از قدرت و صلاحیت علمی ده تا غبار و امثالش بالاتر بود. این اثر به السنه انگلیسی، فرانسوی، جرمنی و هندی ترجمه شد و مرد قبول همه محافل علمی جهان قرار گرفت- مومند»

"داود مومند" در آغاز جناب محترم "حشمت خلیل غبار" را مورد "نوازش" انسانی، اسلامی و افغانی خود قرار داده، او را با الفاظ زشت خطاب می کند.

این مردک زشت رو و زشت خو و زشت نویس، در آغاز، تربیه فامیلی خود را به نمایش میگذارد و بعدتر، فهمیده یا نافهمیده، تمام افغانهای شریف و هموطنان با عزت ما را که مانند خودش فکر نمی کنند و طرز فکر مخالف دارند و غبار و فامیل محترم آن روانشاد را احترام دارند و از هوادران مرحوم غبار اند و پسر ارجمند شان نیز مورد احترام شان است، "بدسگال"، "مغرض" و "احمق"، خطاب کرده است. در حقیقت او به آینه نگاه کرده است.

و بعد هم اینکه چه ضرورت می افتد تا در چنین اوضاع و احوال ناهنجار کشور، مردم را به مقایسه تاریخ غبار و تاریخ زنده یاد حبیبی فرا خواند، به یکی صفر بر صاد و بر دیگر صد بر صد داد ... و

"داود مومند" یک رساله ۱۵۷ صفحه ای روانشاد حبیبی را با کتاب ضخیم دو جلدی "افغانستان در مسیر تاریخ" مقایسه می کند که کاریست غیر معمول و سخیف.

رساله مرحوم حبیبی و کتاب های ارزشمند تاریخی شان نزد مردم افغانستان جای خودشان را دارد و نوشته ها، مقالات و تاریخ مرحوم غبار، جای خودشان را، که هر کدام در نوع و در جای خود از افتخارات تاریخی کشور ما هستند و خواهند بود.

اینکه رساله ۱۵۷ صفحه ای روانشاد "حبیبی"، به چندین لسان ترجمه شده است، از یک جانب به ارزش کتاب نزد هموطنان ما نمی افزاید، و از جانب دیگر نیز، ترجمه ۱۵۷ صفحه، خیلی ها ساده تر است از ترجمه یک کتاب دو جلدی که بیشتر از یک هزار (۱۰۰۰) صفحه را احتوی می کند. همین حالا "افغانستان در مسیر تاریخ" به السنه های پشتو و انگلیسی ترجمه شده است و در اختیار فرزندان کشور که در خارج از مملکت تولد یافته و بزرگ شده اند، قرار داده شده است. از طریق

انترنت نیز "افغانستان در مسیر تاریخ در دو جلد" فعلاً به سه لسان (دری- پشتو- انگلیسی) در دسترس هموطنان و علاقمندان تاریخ قرار دارند.

کدام کتب تاریخ افغانستان تا حالا به سه لسان ترجمه گردیده است؟

جفنگ نویسی داود مومند ادامه می یابد:

{...شاغلی سیستانی در زمینه اتهامات بیجه غبار و خود غبار چنین ادامه میدهد: «میگویند از گپ گپ بر میخیزد، پس من هم میخواهم این گپ و این راز را فاش نمایم که قسمت بیشتر مطالبی که مرحوم غبار در مورد حوادث قرن نوزده افغانستان در جلد اول تاریخ خود متذکر شده است، مأخوذ از سراج التواریخ فیض محمد کاتب هزاره است. و اگر باور ندارید هر دو کتاب را باز کنید و وقایع جنگ اول افغان و انگلیس را در آن ها مقایسه کنید. حتماً ملاحظه خواهی کرد که مرحوم غبار محصول کار و خون دل خوردنهای مرحوم فیض محمد هزاره را (کت و مُت) در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ خود اقتباس کرده منتها با ادبیات روانتر و سبک خودش، بدون آنکه نامی از کاتب مرحوم و یا اثر او در پای صفحات کتاب خود برده باشد.»

ختم نوشته وجدانی شاغلی سیستانی.

زمانیکه جناب داود مومند خوش سگال، می نویسد، "ختم نوشته وجدانی شاغلی سیستانی"، این بدان معنی تواند بود که تنها همین نوشته مورد نظر "داود مومند"، از جناب سیستانی، "وجدانی" بوده است و باقی همه نوشته ها و کتاب های ایشان، "غیر وجدانی" اند. پس چگونه می شود در قسمت های دیگر از جناب سیستانی نقل قول کرد و ماخذ و ریفرنس داد و از آنها به عنوان سند معتبر استمداد جست؟!

یا به عبارت دیگر، فقط و تنها و تنها آن نوشته های جناب سیستانی مورد تائید "داود مومند" قرار دارند و "وجدانی" به حساب میروند که به مذاق "داود مومند" برابر باشد و این بدین معنی تواند بود که "داود مومند"، فقط و تنها و تنها همان قسمت های قرآن را قبول دارد که به نفع خودش است. این آقا با همه ریش و پشم نمایی، هنوز نمی داند که در قرآن آمده است، "به تحقیق بهترین شما نزد خداوند، با تقوا ترین شما است"، پس چگونه است که جناب "خوش سگال" یا "خوب سگال"، جنایتکارترین ها را برای ما بهترین ها قلمداد می کند؟!

و نیز تقوای جناب مومند کجا شد و اسلامیت و افغانیت و انسانیت او در چتی نویسی های او کجاست؟!

"داود مومند" به چنل نویسی های خود ادامه میدهد:

"... غبار در مقاله ادبی مسروقه خود در مورد قباحث و شناعت دروغ و کذب مینویسد: « دروغ آتش هیزم جهنم ماست، دروغ کانسرت شیاطین و آهنگ عزایی است...، دروغ سرود جهنمیان است . ولی غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، خودش بزرگترین منادی و علم بردار دروغ و کذب و اتهام است، اوصافی که در مورد دروغ در مقاله مسروقه اش تحریر داشته در مرحله اول شامل حال خود غبار است. زهی ظلالت و بدبختی"

باز هم جناب "مومند"، کند ذهنی خود را به نمایش میگذارد و بعد از آنکه نقل قوم را بین قوسین می گیرد، نمی داند، یا فراموش می کند که بعد از ختم نقل قول، قوسین را ببندد. اما زیاد مهم نیست، چون او هنوز این قانون عام و قبول شده نوشتن را فرا نگرفته است.

چرا "مومند" بسیار قاطعانه دستور صادر می کند که روانشاد "غبار"، مرتکب "سرقت ادبی" گردیده است، "دروغ" می گوید، مرتکب "کذب" می شود و "اتهام" می بندد؟!

چون جناب "مومند" عقده های شخصی خود را می خواهد به یکبارگی بالای مرحوم "غبار" خالی کند. اینکه این عقده های پایان ناپذیر از کجا آب میخورد، به خود "مومند"، بهتر معلوم است و دیگران نیز به نوبه خود، می توانند به سادگی حدس بزنند و دریابند که منبع و منشأ عقده های درونی "داود مومند"، نسبت به زنده یاد "غبار"، از کجا آب می خورند.

آنچه "داود مومند" از قول جناب "محمداعظم سیستانی"، آورده اند مبنی بر اینکه، همان پارچه ادبی "مسروقه"، در اصل از یک نویسنده "ایرانی" بوده است و مرحوم "غبار" آنرا به نام خسربره خود در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" آورده است؛ می تواند از چندین نگاه مورد بحث قرار گیرد و یک حکم جزم و قاطع در مورد صادر کردن، فکر کنم درست نباشد.

کاش جناب "سیستانی" در همان نوشته مورد نظر شان که نام نویسنده و کتاب را تذکره داده بوده اند، صفحه ای آنرا و نیز جلد آنرا مشخص می کردند، چون قرار معلوم کتاب "گللهائی که در جهنم می روید"، یک مجموعه چهار جلدی است از محمد مسعود، نویسنده شهید "ایرانی"، اما اینکه همین

قسمت مشخص مورد نظر "مومند" و جناب "سیستانی"، از کجا آغاز و به کجا ختم می شود و در کدام جلد آن کتاب به نشر رسیده است، موهوم و گنگ است.

جالب اما اینجاست که جناب "داود مومند"، زمانیکه از "محمد یعقوب خان کندکشر توپچی"، تذکر می دهد و تذکر میدهد که ایشان، خسربره مرحوم "غبار" بوده اند؛ چرا از اینکه آن کندکشر توپچی، مدتی هم در فرانسه تحصیل کرده بودند، تذکری نمی دهند، در حالیکه در همین صفحه کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول"، در صفحه ۸۳۵، که آقای مومند از همان صفحه نقل قول کرده است، غبار تذکر داده است که "یک جوان تحصیل کرده در فرانسه"، که جناب "مومند" نظر به عقده حقارتی که بدان دچار است، آنرا حذف نموده است. این درحالیست که جهت انگشت گذاشتن بالای غبار، تحقیق و تفحص کرده است که خویشاوندی "محمد یعقوب خان کندکشر" را با مرحوم "غبار"، بر ملا سازد.

جالب اینجاست که نویسنده کتاب چهار جلدی متذکره فوق، یعنی محمد مسعود، در همان زمانی مشغول تحصیل در فرانسه بوده است که "محمد یقوب خان کندکشر توپچی" نیز در فرانسه مشغول تحصیل بوده است.

چرا این موضوع اهمیت دارد؟

زیرا امکانات آن وجود دارد که "محمد یعقوب خان"، در تماس با "محمد مسعود" بوده باشد و از امکان به دور نیست که آن نویسنده ایرانی، دست نوشته های خود را با "محمد یعقوب خان"، در میان گذاشته باشد و آن هموطن ما به نحوی آن قسمت مورد نظر را به زنده یاد "غبار" فرستاده باشد و شاید هم بدون نام و نشان و...

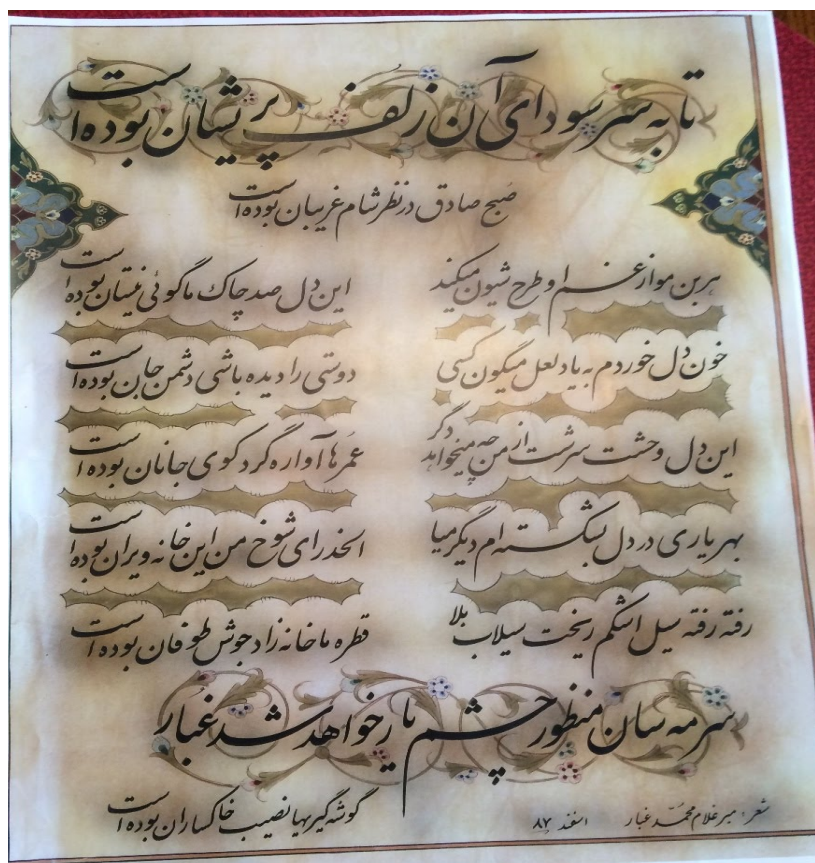
شاید هم زنده یاد "غبار"، به این فکر اندر شده باشد که آن نوشته از جناب "محمد یعقوب خان" بوده است.

و امکان دیگرش هم این میتواند باشد، که به گونه ای "غبار"، دچار اشتباه شده باشد و ما خوب میدانیم که هیچ انسان خالی از سهو و خطا نیست، حتی پیغمبر آخر زمان، و "غبار" نیز از این قاعده مستثنی بوده نمی تواند.

و آخر هم اینکه گیریم تمام امکانات فوق، غلط و نادرست و نابجا و قبول کنیم که روانشاد "غبار"، دیده به دانسته آن پارچه ادبی را در حالی که یقین داشته است، از "محمد یعقوب خان"، که خسربره ایشان می شده است، نبوده؛ بلکه از "محمد مسعود" بوده است، اما باز هم از آن چشم پوشی کرده اند

و...

آیا به یک انسان عاقل و بالغ و عقل عالم و تاریخ دان و تاریخ فهم و نویسنده و چند چیز دیگر، لازم است که بر یک هموطن خود، صرف نظر از اینکه کی بوده است، با چنان بی مبالاتی، تاخت و تاز کند و اتهام ببندد و تحقیر و توهین کند و الفاظ دور از کرامت انسانی روا دارد؟! پس نظر به این امکانات و بسا موضوعات دیگر، یک حکم قاطع و جزم صادر کردن و اتهامات واهی و عقده مندانه را به آدرس روانشاد "غبار" فرستادن، دور از کرامت انسانی است.



مکن تا توانی دل خلق ریش
وگر می گنی، می گنی بیخ خویش

ادامه دارد